

سخ ماکنه و حی الله تعالی الی دآ و دیا و دقل العباد الی تم اخلقتم لاریح علیهم و لکن خلقتم
لیبر و اعلی سخ ماکت بوکر کانه بزر بوده است و عالم و مجاهدت بسیار داشته است
بس کسی ندان چه رسیده است و یکی از مجاهدت های وی این بوده است که سی سال که در حجر زیر نادر
نشسته بود است که درین سی سال در شبها روزی یک طهارت کرده است و وقت صبح و این صعب بود
که هیچ شب خواب نیافته است بلکه خواب در میانه شده است چنان نشسته و روزی بی از بابتی
شبه در آمد بشکوه و در ابر افکده و فراتر دوری اندر سلام که در او را گفت بابا بکر افران بخانه شوی کامقام
ابر هم است که آن مردمان جمع گشته اند و حدث رسول الله علیه و سلم شنود تا تو نیز شنوی ویری
بزرگ آمده بود و اخبار عالی داشت الهامی کرد و بکر سر بر آورد و کسی شیخ آدمی را گفت که عبد الله
صانع نیست از معمر از زهری از بوهیر و کسی شیخ از اسنادی و در حقیقت هر چه ایشان از اخبار استناد
و خبره گویند ما اینجا اسناد شنوم گفت از کمی شنوی که حاشی قلی عن زنه ان که گفت دلیل
که تو برینی گفت دلیل که تو خبری خبر که ما از وقت ندانیم که هیچ ولی نیست خدایا که من او را بدانم
تا کی سبج ابو بکر کانه را دیدم او مرا بداند من او را ندانم شمع ما که استاد ابو علی قاق
بزرگ ابو علی شنوی اندر و ما برو بودم و در شنوی صحیح بخاری داشت و حدث بود و ما صحیح
بخاری از وی سماع دارم و بیهرا ازین معنی گاه تمام بود دست و اسناد ابو علی راوی فراتر از آن بود
بیر شنوی فراوی گفت ما را ازین معنی نفسی را اسناد ابو علی که من سخن میباید است که شاد و نیست
رو بود ما اینجا خوش حاضر کنیم تا بر نیار ما سخن که ما ازین معنی تشبیه دینار سخته است
بو علی جایب کرد مجلس نهادند و او را بر سر منبر سخن گفت و که در میان اهل از نو دانشنوی
از مسجد را را اسناد و چشم بروی فناد سخن شاد و چون مجلس باخ رسید بر شنوی که توانی که
بودی این ما بودم سخ ماکت و لکن نیاز باید هیچ راهنده را خدایند و دیگر از نیاز نیست که بر بشک
خار و افد حتم اب محمداصل اینست و ان در و شان ابو ذان رحمت خداوند با ایشان کرد سخ ما
گفت قتی شان وقت قلوبا که ما گرم بر شنوی را دیدم در آن کرد و خاکه رفتم اینها الشخ که من
ریتو خانها هیست در و شان در و من نشنم که هر که وقت قلوبا در و شان بود در روزی صد
رحمت بر شان از فدا صبدن و قلوبا که شوم تابور که ازین رحمت نصیب یام سخ ماکت خوش
در شان خوراند و خود را بدوستی شان فراماند عاشق و خوشن را چه جز نبیا سخ ماکتی
سقطی را از بعد از نشستی و دوکان داشتی هیچ چیز در آن دوکان نبود و حتی و لکن در کلی از آن در

بکر کانه

دوکان را و خسته بودی و در آن روز شده و نماز کردی هر روز و از ده هزار رکعت نماز کردی قتی
کسی از جبل اللکام بیامد و بیارت وی نشان باز از آنجا باز آمد و دوکان وی و ان برده باز گرفت سلام
گفت سری سقطی را و گفت فلان بی از جبل اللکام تر سلام گفته است گفت وی اینجا رفته است و باز کوه
شدن و می بود و در میان از آنجا مردمان بخدای شغول باشند و لخطه بدل از وی
خالی بود سخ ماکت سخ بلعاس شاکت هران مردی که یک خدمت و ریشی قام کلدان و بر ابر از
صد رکعت نماز افزون و اگر رکعت از طعام کم کردان و بر ابر که همه شب نماز کند شمع ما که از شیخ
بسیار بکر دید و سفرها کرده و یاسود و هیچ راحت نمی یافت و لشکر ف ز سر خاری سخت و کلام بر
کشید و لشکر شش کس بر سوی آسمان کرد و گفت یا رب انت معنی البکاء و اما اطلبک یا رب و حی نکرانی
خدا را تو خود و امن و من ترا در یاد میجویم از خدین سال از سخ ماکت خند روزی در
آمد و کدی را دید با وی از جا بشته گفت ایها الشخ الی می انتظر که تا کی مرا در انتظار دار
جند که اغن و عذر با من وعده کرده بودی که بی سالت ثقیل القلوب ان تجرک فلیک
خند که راست گفتی چون بر سر آمده ام انجا بر کوی از آن کوند اذا خالفت النفس هواها
صار ذاتها و اهلها جند که اری این بارها خلوا و کشد و خالف کرد و هوا را میانش
شفا کرد سخ که در عشر کوی خندن حج بکر دم بخیرند و جبل و نه دلو و نه جیری بدانستم که
همه بر هوای شهر کرده ام گفت در جز از آن روزی ما زمر گفت بوی اب بر کشیدم مرا رخ
آمد دانستم که ان همه بر هوای شهر کرده ام سخ ماکت سفیان ثوری که اگر کسی ترا گوید که
نعم الرجل انت اخو شتر انداز آنرا گوید بین الرجل انت بدانکه هنوز بدردی ای سخ ماکت قتی
بجلا ه بوزیری رسیده بود هر روز با ماد بر خاستی و کلید برداشتی و در خانه باز کردی و نهادن
شدی و ساعتی را اینجا بودی و بید و زامدی و پیش امیر شدی امیر را خبر دادند که او چه می کرد امیر
راهوس از گرفتار ایازان خانه چیست و روزی نگاه از بس و زید بدان خانه شد کوی در در خانه
جناک از آن چو لاهکان باشد و زید را دیدم ایازان کوفه کرد و امیر و را که انت چیست و زید که امیر
ان همه دولت که هست از ان امیر است ما ابتدا خوش فراموش نکردیم ما ان بوده ام هر روز خود را
از خود یاد دهیم نا خود غلط نیوقم امیر انکشتی از انکشت و زید کرد و کتب بکر در انکشت
تا انور و زید بودی که زید امیری سخ ماکت با من بد شیر را مرکب کردی و ما را فنی از آنه کردی و کچون
در نماز آمدی گفنی الی بکر که عشا فلور رفعت غنا عطا لا مقصدا سخ ماکت استاد ابو علی